



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسین طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۶-۱۳۹۵

جلسه هشتاد و نهم؛ سه شنبه ۱۳۹۶/۲/۱۲

تمسک به صحیحی ابی ولاد برای حکم به بطلان بیع در صورت اول

مرحوم شیخ رحمته الله در صورت اول که «بایع الفضولی للمالک فانکشف کونه ولیاً» حکم به صحت بیع برای مالک کردند بدون این که احتیاج به اجازه داشته باشد. و ما هم کلام شیخ را پذیرفتیم و شبهاتی که از کلام قاضی ابن براج و مرحوم سید یزدی رحمتهما استفاده می شد پاسخ دادیم. شبهه دیگری که ممکن است در این جا مطرح شود، مطلبی است که از ذیل صحیحی ابی ولاد استفاده می شود.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۹، کتاب الاجارة، باب ۱۷، ح ۱، ص ۱۱۹ و الکافی، ج ۵، ص ۲۹۰:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي وَهَّابٍ قَالَ: أَكْتَرَيْتُ بَعْلًا إِلَى قَصْرِ ابْنِ هُبَيْرَةَ ذَاهِبًا وَ جَائِبًا بَكْدًا وَ كَذَا وَ خَرَجْتُ فِي طَلَبِ غَرِيمٍ لِي فَلَمَّا صِرْتُ قُرْبَ قَطْرَةِ الْكُوفَةِ خَبَّرْتُ أَنَّ صَاحِبِي تَوَجَّهَ إِلَى النَّيْلِ فَتَوَجَّهْتُ نَحْوَ النَّيْلِ فَلَمَّا أَتَيْتُ النَّيْلَ خَبَّرْتُ أَنَّ صَاحِبِي تَوَجَّهَ إِلَى بَعْدَادَ فَاتَّبَعْتُهُ وَ ظَفِرْتُ بِهِ وَ فَرَعْتُ مِمَّا بَيْنِي وَ بَيْنَهُ وَ رَجَعْنَا إِلَى الْكُوفَةِ وَ كَانَ ذَهَابِي وَ مَجِئِي خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْمًا. فَأَخْبَرْتُ صَاحِبَ الْبَعْلِ بَعْدْرِي وَ أَرَدْتُ أَنْ أَتَحَلَّلَ مِنْهُ مِمَّا صَنَعْتُ وَ أَرْضِيَهُ فَبَدَّلْتُ لَهُ خَمْسَةَ عَشَرَ دِرْهَمًا فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَ فَتَرَضِينَا بِأَبِي حَنِيفَةَ فَأَخْبَرْتُهُ بِالْقِصَّةِ وَ أَخْبَرَهُ الرَّجُلُ فَقَالَ لِي: مَا صَنَعْتَ بِالْبَعْلِ؟ فَقُلْتُ: قَدْ دَفَعْتُهُ إِلَيْهِ سَلِيمًا قَالَ: نَعَمْ بَعْدَ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْمًا قَالَ: فَمَا تَرِيدُ مِنَ الرَّجُلِ؟ فَقَالَ: أُرِيدُ كِرَاءَ بَعْلِي فَقَدْ حَبَسَهُ عَلَيَّ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْمًا فَقَالَ: مَا أَرَى لَكَ حَقًّا لِأَنَّهُ أَكْتَرَاهُ إِلَى قَصْرِ ابْنِ هُبَيْرَةَ فَخَالَفَ وَ رَكِبَهُ إِلَى النَّيْلِ وَ إِلَى بَعْدَادَ فَضَمِنَ قِيَمَةَ الْبَعْلِ وَ سَقَطَ الْكِرَاءُ فَلَمَّا رَدَّ الْبَعْلَ سَلِيمًا وَ قَبَضْتَهُ لَمْ يَلْزَمَهُ الْكِرَاءُ.

قال: فخرجنا من عنده و جعل صاحب البعل يسترجع فرحمته مما أفتى به أبو حنيفة فأعطيته شيئاً و تحللت منه. و حججت تلك السنة فأخبرت أبا عبد الله عليه السلام بما أفتى به أبو حنيفة فقال: في مثل هذا القضاء و شبهه تحبس السماء ماءها و تمنع الأرض بركتها قال: فقلت لأبي عبد الله عليه السلام: فما ترى أنت؟ فقال: أرى له عليك مثل كراء بعل ذاهباً من الكوفة إلى النيل و مثل كراء بعل راكباً من النيل إلى بغداد و مثل كراء بعل من بغداد إلى الكوفة نوقيه إياه قال فقلت جعلت فداك قد علفته بدراهم فلي عليه علفه فقال لا لائق غاصب. قال فقلت له: أ رأيت لو عطب البعل و نفق أ ليس كان يلزمني؟ قال: نعم قيمة بعل يوم خالفته قلت: فإن أصاب البعل كسر أو دبر أو غمز؟ فقال: عليك قيمة ما بين الصحة و العيب يوم تردده عليه فقلت: من يعرف ذلك؟ قال: أنت و هو إما أن يحلف هو على القيمة فيلزمك فإن رد اليمين عليك فحلفت على القيمة لزمه ذلك أو يأتي صاحب البعل بشهود يشهدون أن قيمة البعل حين أكثرى كذا و كذا فيلزمك. فقلت: إني كنت أعطيته دراهم و رضى بها و حللتني فقال: إنما رضى بها

خلاصه‌ی این صحیح‌ه این بود که آقای ابی ولاد می‌گوید من قاطری را کرایه کردم تا به قصر ابن هُبیره بروم و برگردم، اما به سمت نیل رفتم و از آن‌جا به سمت بغداد رفتم و سپس به کوفه برگشتم و این سفر من ۱۵ روز طول کشید. وقتی برگشتم ماجرا را به صاحب قاطر گفتم و برای این‌که حلالیت بظلم ۱۵ درهم به او دادم. اما صاحب قاطر استحقاق خود را بیشتر می‌دانست و چون اختلاف کردیم پیش ابوحنیفه رفتیم و ابوحنیفه چنین حکم داد که صاحب قاطر مستحق هیچی نیست حتی همان ۱۵ درهم. از پیش ابوحنیفه خارج شدیم در حالی که صاحب قاطر به خاطر حکم ظالمانه‌ی ابوحنیفه استرجاع می‌کرد. و من از فتوایی که ابوحنیفه علیه او داده بود رحمم آمد و چیزی به او دادم و از او حلالیت طلبیدم. همان سال به حج رفتم و قضیه را به امام صادق علیه السلام عرض کردم. حضرت فرمودند: بر عهده‌ی توست مثل کرایه‌ی قاطر از کوفه تا نیل و مثل کرایه نیل تا بغداد و نیز مثل کرایه‌ی بغداد تا کوفه. عرض کردم: من چند درهم به او دادم و راضی شد و من را حلال کرد! حضرت فرمودند: همانا راضی شد و تو را حلال کرد وقتی ابوحنیفه چنان فتوایی به جور و ظلم علیه او داد، و لکن پیش او برگرد و فتوای من را به او بگو، اگر بعد از این‌که دانست حقش چیست تو را حلال کرد، چیزی بر عهده‌ی تو نیست ...

شاهد استدلال به این صحیح‌ه، عبارت حضرت است که فرمودند «فَإِنْ جَعَلَكَ فِي حِلٍّ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ فَلَا شَيْءَ عَلَيْكَ بَعْدَ ذَلِكَ»؛ یعنی در صورتی که آن فرد بداند حقش چیست و مصالحه کند، عقد مصالحه صحیح است و الا صحیح نیست، لذا ممکن است کسی بگوید در ما نحن فیه هم اگر بایع بداند ولایت دارد، عقد بیع صحیح است و الا صحیح نیست.

مناقشه در استدلال به صحیح‌ه‌ی ابی ولاد

عرض می‌کنیم این صحیح‌ه فقط به اندازه‌ی دلالتش می‌تواند مانع شمول اطلاقات و عمومات شود، و چون مورد این صحیح‌ه عقد مصالحه است که مبتنی بر اغماض است - یعنی چون صاحب قاطر حداقل به خاطر حجت در نزد خودش معتقد بوده که مستحق هیچ چیز نیست، به مبلغ کمی راضی شده و مصالحه کرده است، لذا حضرت به ابی ولاد فرمودند این مصالحه صحیح نیست - بنابراین هر عقدی که مبتنی بر

وَ حَلَّلَكَ حِينَ قَضَى عَلَيْهِ أَبُو حَنِيفَةَ بِالْجَوْرِ وَالظُّلْمِ وَلَكِنْ ارْجِعْ إِلَيْهِ فَأَخْبِرْهُ بِمَا أَفْتَيْتَكَ بِهِ فَإِنْ جَعَلَكَ فِي حِلٍّ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ فَلَا شَيْءَ عَلَيْكَ بَعْدَ ذَلِكَ الْحَدِيثَ.

✓ در کتاب شریف کافی، ادامه‌ی روایت چنین ذکر شده است:

قَالَ أَبُو وَلَادٍ: فَلَمَّا أَنْصَرَفْتُ مِنْ وَجْهِ ذَلِكَ لَقَيْتُ الْمُكَارِي فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا أَفْتَانِي بِهِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَقُلْتُ لَهُ: قُلْ مَا شِئْتَ حَتَّى أُعْطِيكَهُ فَقَالَ: قَدْ حَبَّبْتَ إِلَيَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام وَ وَقَعَ فِي قَلْبِي لَهُ التَّفْضِيلُ وَأَنْتَ فِي حِلٍّ وَإِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ أَرُدَّ عَلَيْكَ الَّذِي أَخَذْتَ مِنْكَ فَعَلْتُ.

تنازل از حق باشد یا نهایت هر جایی که کسی نداند حقی دارد یا نه و تنازل کند، آن موارد ممکن است مشمول صحیح‌هی ابی ولاد باشد. اما ما نحن فیه چنین نیست؛ یعنی تنازل از حقی وجود ندارد بلکه علی‌الفرض بایع رعایت تمام مصالح را کرده است و هیچ حقی از مولی علیهم ضایع نمی‌شود. بنابراین مانعی از شمول اطلاقات و عمومات نسبت به بیع وجود ندارد. بله، یک مورد را از ابتدا استثناء کردیم که در صورتی که خصوصیت متعاملین دخیل در معامله باشد، اگر تخلفی صورت گیرد بیع صحیح نیست، اما ما نحن فیه چنین نیست.

صورت دوم: «لو باع عن نفسه فانكشف كونه ولياً»

صورت دوم این بود که بایع مال دیگری را برای خودش بفروشد به اعتقاد این که جایز التصرف نیست اما بعداً معلوم شود ولایت بر بیع داشته است. مرحوم شیخ^۲ می‌فرماید: ظاهر آن است که بیع در این صورت نیز صحیح است؛ زیرا این که بایع لنفسه مبیع را فروخته، قید «لنفسه» خصوصیت ندارد بلکه چون بایع خود را مالک می‌دانسته ولو ادعاءً، لنفسه فروخته است، پس «مالکیت» حیثیت تقییدیه است و بیع برای مالک اصلی واقع می‌شود. این نکته را هم دوباره تذکر دهیم که فرض ما جایی است که تمام شرایط لازمه رعایت شده باشد از جمله مصلحت مولی علیهم، به گونه‌ای که لو فرض بایع عن علم می‌فروخت، قطعاً بیع صحیح بود.

[اما آیا وقوع عقد برای مولی علیهم احتیاج به اجازه‌ی آنها دارد یا ندارد، مرحوم شیخ^۳ می‌فرماید: این که صحت عقد متوقف بر اجازه‌ی مولی علیهم باشد دارای وجه است؛ زیرا بایع قصد وقوع بیع لنفسه را کرده، و این مانع می‌شود که بیع برای مولی علیهم واقع شود، لذا وقوع بیع برای مولی علیهم احتیاج به اجازه بعدی دارد]. شیخ^۴ در ادامه یک «فتاؤل» دارند که جواب این شبهه را در فرض قبلی بیان کردیم که قصد این که بایع لنفسه می‌فروشد، خصوصیت ندارد؛ زیرا مالکیت، حیثیت تقییدیه است و در نتیجه بیع برای مالک اصلی واقع می‌شود.

نقد و بررسی کلام شیخ^۵ در صورت دوم

کلام شیخ^۶ طبق مبنای خودشان درست است؛ زیرا مرحوم شیخ ملکیت را حیثیت تقییدیه می‌دانند که

۲. کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۴۶۰.

الثانیة: أن یبیع لنفسه فانكشف كونه ولياً. فالظاهر أيضاً صحة العقد، لما عرفت من أن قصد بیع مال الغير لنفسه لا ینفع ولا یقصد، و فی توقفه علی إجازته للمولی علیه وجه؛ لأنَّ قصد كونه لنفسه یوجب عدم وقوع البیع علی الوجه المأذون، فتأمل.

طبق آن بیع برای کسی واقع می‌شود که مالک اصلی است؛ یعنی مثنی از کیس هر کسی خارج می‌شود، مثنی هم داخل در ملک او می‌شود و بالعکس. اما ما قبلاً در این وجه مناقشه کردیم و گفتیم در بیع لازم نیست مثنی حتماً ملک بایع باشد بلکه بایع می‌تواند مثنی را که ملک دیگری است برای خودش بفروشد؛ یعنی مثنی از جیب مالک خارج شود ولی مثنی داخل در ملک بایع شود و چنین بیعی عرفیت هم دارد. در ما نحن فیه هم فرض این است که بایعی که ولایت دارد، به جدّ قصد کرده که بیع از جانب او باشد، در نتیجه مثنی باید داخل در ملک او شود، إلا این که چنین چیزی در ما نحن فیه ممکن نیست؛ زیرا بایع حق ندارد مال مولی علیهم را برای خودش بفروشد، اما آیا بیع کلاً باطل است؟

عرض می‌کنیم بیع کلاً باطل نیست؛ زیرا همان‌طور که قبلاً بیان کردیم، وقتی عقدی انشاء می‌شود مانند این است که در عالم اعتبار رها شده باشد، و اگر نتوانست مستند به عاقد شود، اولین کسی که این صلاحیت را داشته باشد و بیع را مستند به خودش کند برای او واقع می‌شود، لذا می‌گوییم بعد از این که بایع علم به ولایت پیدا کرد، اگر اجازه بدهد که بیع از قبیل مولی علیهم باشد، بیع صحیح می‌شود و برای آن‌ها واقع می‌شود و در نتیجه مثنی داخل در ملک مولی علیهم می‌شود. اما اگر ولی اجازه ندهد، بیع ربطی به مولی علیهم ندارد؛ چون به جدّ قصد کرده برای خودش بفروشد، پس در نتیجه باطل می‌باشد.

بنابراین طبق مبنای مختار، ترتب اثر بر عقد برای مولی علیهم، متوقف بر اجازه است. بله اگر در جایی قصد بایع این باشد که چون مالکم می‌فروشم و قید «لنفسه» هم اصالتی نداشته باشد، در این صورت مانعی ندارد که بیع بدون اجازه برای مولی علیهم واقع شود؛ چون «عقد صدر من أهله و وقع فی محله»، اما چنین فرضی معمولاً اتفاق نمی‌افتد.

صورت سوم: «لو باع عن المالك فبان كونه مالکاً»

صورت سوم این بود که بایع برای مالک بفروشد به اعتقاد این که جایز التصرف نیست اما بعد کشف شود خودش مالک است. نوعاً فقهاء برای این صورت چنین مثال زده‌اند که فرزندی مال پدرش را به اعتقاد این که هنوز حیات دارد از جانب پدرش بفروشد اما بعد معلوم شود که پدرش فوت کرده و تمام اموالش به فرزندش که تنها وارث اوست رسیده است. آیا بیع در این صورت که ظاهرش فضولی است اما بعد معلوم می‌شود که فضولی نبوده و مال خودش بوده است، احتیاج به اجازه دارد یا این که بدون اجازه هم صحیح می‌باشد؟

آراء مختلفی در این جا وجود دارد؛ قول اول آن است که بیع، قطعی است و نیاز به اجازه ندارد. قول دوم

این که بیع کلاً باطل است و با اجازه هم تصحیح نمی‌شود، کما این که ظاهر نهایه‌ی علامه رحمته‌الله و ایضاح الفوائد فخر المحققین رحمته‌الله علی ما نقل چنین است. قول سوم آن است که صحّت بیع متوقف بر اجازه است. قول چهارم این که بیع صحیح است اما مالک حقیقی اختیار فسخ دارد؛ یعنی بیع غیر لازم است. بنابراین چهار قول از تضعیف کلمات فقهاء بدست می‌آید، هرچند ممکن است بعضی تصریح نکرده باشند، اما لازمه‌ی کلامشان این است.

مرحوم شیخ رحمته‌الله می‌فرماید مشهور، صحّت بیع است؛ یعنی صحّت فعلی که حتّی احتیاج به اجازه هم ندارد، بلکه از کلام علامه در باب هبه‌ی قواعد^۳ و ارشاد^۴ استفاده می‌شود که صحّت بیع اجماعی است، إلا این که جناب علامه رحمته‌الله در نهایه، فخر المحققین رحمته‌الله در ایضاح الفوائد و شهید رحمته‌الله در قواعد^۵، احتمال بطلان

۳. کتاب المكاسب، ج ۳، ص ۴۶۰:

الثالثة: أن يبيع عن المالك ثم ينكشف كونه مالكا. وقد مثله الأكثر بما لو باع مال أبيه بظنّ حياته فبان ميّتا، والمشهور الصحّة، بل ربما استفيد من كلام العلامة في القواعد والإرشاد في باب الهبة الإجماع، ولم نعر على مخالف صريح، إلا أن الشهيد رحمه الله ذكر في قواعده: أنه لو قيل بالبطان أمكن، وقد سبقه في احتمال ذلك العلامة وولده في النهایه والإيضاح؛ لأنه إنما قصد نقل المال عن الأب، لا عنه، ولأنه وإن كان منجزاً في الصورة إلا أنه معلق، والتقدير: إن مات مورثي فقد بعته، ولأنه كالعابث عند مباشرة العقد؛ لاعتقاده أن المبيع لغيره، انتهى.

۴. قواعد الأحكام في معرفة الحلال والحرام، ج ۲، ص ۴۰۹:

و إذا باع الواهب بعد الإقباض بطل مع لزوم الهبة، و صحّ لا معه على رأي، و لو كانت فاسدة صحّ إجماعا. و لو باع مال مورثه معتقدا بقاءه أو أوصى بمن أعتقه و ظهر بطلان عتقه فكذلك.

۵. إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان، ج ۱، ص ۴۵۰:

و لو باع بعد الإقباض للأجنبي صحّ على رأي، و لو كانت فاسدة صحّ إجماعا، و كذا لو باع مال مورثه معتقدا بقاءه، و لو أنكر الإقباض قدّم قوله و إن اعترف بالتعليك مع الاشتباه.

۶. نهاية الأحكام في معرفة الأحكام، ج ۲، ص ۴۷۶:

و لو باع مال أبيه بظنّ أنه حي و هو فضولي، فبان أنه كان ميّتا حينئذ و أن المبيع ملك للعاقده، فالأقوى الصحة لصدوره من المالك. بخلاف ما لو أخرج شيئا و قال: إن مات مورثي فهذا زكاة ما ورثته منه و كان قد ورث، فإنه لا يجزيه، لأن النية لا بد منها في الزكاة و لم تبين نيته على أصل، و البيع لا حاجة له إلى النية.

و يحتمل البطلان، لأنه و إن كان العقد منجزا في الصورة إلا أنه في المعنى معلق، و تقديره إن مات مورثي فقد بعته، و لأنه كالعابث عند مباشرة العقد، لاعتقاده أن المبيع لغيره.

✓ إيضاح الفوائد في شرح مشكلات القواعد، ج ۱، ص ۴۲۰:

قال دام ظلّه: و لو باع مال أبيه بظنّ الحياة و انه فضولي فبان ميّتا حينئذ و ان المبيع ملكه فالوجه الصحة. أقول: المراد بالصحة هنا اللزوم و وجه الصحة انه تصرف من أهله في محله (و يحتمل) ووقفه على إجازته لأنه لم يقصد البيع اللازم بل الموقوف على إجازة متجددة من الأب أو من يقوم مقامه و لما اعتبر القصد في أصل البيع ففي أحواله أولى (و يحتمل) البطلان لأنه إنما قصد نقل الملك عن الأب لا عنه و لانه و ان كان منجزا في الصورة فهو في المعنى معلق و التقدير ان مات مورثي فقد بعته و لانه كالعابث عند مباشرة العقد لاعتقاده ان المبيع لغيره.

چنین بیعی را داده‌اند رأساً.

ادله‌ی قائلین به بطلان بیع در صورت سوم

مرحوم علامه و ولد ایشان فخر المحققین رحمتهما در مجموع سه وجه برای بطلان بیع در این صورت ذکر کرده‌اند.

وجه اول: «عدم قصد انتقال مال از عاقد» و مناقشه در آن

اولین اشکال^۷ این است که فرزند مالک، قصد وقوع بیع از جانب پدرش کرده بود که علی‌الغرض این بیع فضولی است، اما بیعی که الان می‌خواهد واقع شود برای خود فرزند است. به تعبیر دیگر آنچه که انشاء شده، وقوع بیع برای پدر است که علی‌الغرض الان فوت کرده و مالک نیست تا بیع برای او واقع شود، و وقوع بیع برای فرزند هم که انشاء نشده بود، لذا بیع برای فرزند واقع نمی‌شود ولو با اجازه‌ی او.

جواب این اشکال از ما سبق روشن می‌شود. [شیخ رحمته می‌فرمایند وقوع بیع برای مالک، حیثیت تقییدیه است، لذا مانعی از وقوع بیع برای مالک فعلی که همان فرزند است وجود ندارد.] طبق مبنای مختار ما هم این‌گونه جواب می‌دهیم که عقد در عالم اعتبار محقق شده است؛ چراکه قوام بیع به تبدیل است (تبدیل مال بمال ما اعتباراً) و این تبدیل در عالم اعتبار محقق شده است، و چون پدر فوت کرده است بیع نمی‌تواند مستند به او شود، اما از آن‌جا که خصوصیت پدر لحاظ نشده، لذا بیع برای فرزند واقع می‌شود ولو با اجازه‌ی او. بله. همان‌طور که قبلاً بیان کردیم اگر خصوصیت پدر لحاظ شده باشد، دیگر بیع باطل است و برای فرزند واقع نمی‌شود حتی با اجازه.

۷ القواعد و الفوائد، ج ۲، ص ۲۳۸:

... و کذا لو زوجه امرأة یشک أنها محرمة علیه أو محللة، فیظهر أنها محللة، فإنه باطل... و یرج من هذا: بیعه مال مورثه لظنه حیاته فبان موته، لأن الجزم هنا حاصل، لكن خصوصية البائع غیر معلومة. و إن قیل بالبطلان، أمکن، لعدم القصد إلى نقل ملكه.

۷. کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۴۶۰:

إلا أن الشهد رحمة الله ذکر فی قواعد: أنه لو قیل بالبطلان أمکن، و قد سبقه فی احتمال ذلك العلامة و ولده فی النهاية و الإيضاح؛ لأنه إنما قصد نقل المال عن الأب، لا عنه ...

أقول: أما قصد نقل الملك عن الأب فلا یقدح فی وقوعه؛ لأنه إنما قصد نقل الملك عن الأب من حیث إنه مالک باعتقاده، ففی الحقیقة إنما قصد النقل عن المالك لكن أخطأ فی اعتقاده أن المالك أبوه، و قد تقدّم توضیح ذلك فی عکس المسألة، أي: ما لو باع ملك غیره باعتقاد أنه ملكه. نعم، من أبطل عقد الفضولی لأجل اعتبار مقارنة طیب نفس المالك للعقد قوى البطلان عنده هنا؛ لعدم طیب نفس المالك بخروج ماله عن ملكه؛ و لذا نقول نحن كما سیجىء باشتراط الإجازة من المالك بعد العقد؛ لعدم حصول طیب نفس حال العقد.

والحمد لله رب العالمين

جواد احمدى